



تغییر یا تسلیم؟

در اسارت سیستم‌ها یا ذهن خویش

دکتر محمدعلی اسماعیل‌زاده اصل
مهدی نادری

چند ماه پیش دوستی به نام مهدی، که معلم یک مدرسه روستایی در مناطق محروم است، به دفتر من در دانشگاه صنعتی شریف آمد و از شرایط ناراحت‌کننده مدرسه و رفتار نامناسب معلمان با دانش‌آموزان و درگیری‌ها و تنبیه‌های پی‌درپی و ترک تحصیل دانش‌آموزان صحبت کرد و از من خواست تا در مورد تغییر وضعیت مدرسه به او رهنمود بدهم. حرف او این بود که می‌گفت: «از یک طرف برای ما مهم است که دانش‌آموزان مرتب به مدرسه بیایند و اگر دانش‌آموزی ترک تحصیل می‌کند ناراحت می‌شویم و به سراغ او و خانواده‌اش می‌رویم و تلاش می‌کنیم تا او را به مدرسه باز گردانیم؛ اما از طرف دیگر دانش‌آموزان در مدرسه با همدیگر خیلی دعوا می‌کنند و مدیر و ناظم و معلمان هم دائماً با آنها درگیرند و دانش‌آموزان عموماً به شدت تنبیه می‌شوند.» مهدی می‌گفت: «می‌بینید که چه وضعیت خنده‌داری است؟ با خواهش و التماس دانش‌آموزان را به مدرسه می‌آوریم و بعد آنها را تنبیه می‌کنیم و از مدرسه فراری می‌دهیم! پدر و مادرهایشان را هم که به مدرسه می‌خواهیم می‌گویند از دست بچه‌ها به ستوه آمده‌اند و از ما می‌خواهند فرزندشان را در مدرسه تنبیه کنیم تا رفتارشان را درست کند و درس بخواند و...».

راه حل جایی آن بیرون است.

دیگران، باید تغییر کنند

ابتدای صحبت من و مهدی به این گذشت که مدیر مدرسه چگونه است و معلمان دیگر چگونه رفتار می کنند و انگیزه هاشان چیست و خانواده ها چگونه اند و دانش آموزان در چه سطحی هستند و...! راه حل پیشنهادی، در آن جلسه، این بود که باید برای مدیر و معلمان و خانواده ها و دانش آموزان کلاس های آموزشی تفکر سیستمی و کنترل خشم و مهارت های ارتباطی و اجتماعی بگذاریم.

راه حل نزد من است. من تغییر

خواهم کرد

در آن جلسه از مهدی خواهش کردم که دیگر در مورد دیگران و نقش آن ها صحبت نکنیم و با این فرض که دیگران به کار خودشان ادامه خواهند داد، به این فکر کنیم که خود مهدی چه کاری می تواند در مدرسه انجام دهد؛ لذا فعالیت هایی را به این منظور طراحی کردیم.

چند ماه بعد، در جلسه دیگری که با مهدی، برای بررسی فعالیت های انجام شده و نتایج آن ها و طراحی مسیر آینده،

داشتیم، دریافتیم که فعالیت هایی که او در مدرسه انجام داده بود و نتایجی که به دست آورده بود خیلی بیشتر از چیزی بود که هر دو انتظار داشتیم. در آن جلسه، مهدی گفت: «مدرسه ما یک کلاس داشت که اسم آن سایت کامپیوتر مدرسه بود اما در عمل سال ها بود که از آن به عنوان انباری استفاده می شد و پر از خرت و پرت بود. روزی من به داخل اتاق رفتم و متوجه شدم که در گوشه ای سه عدد کامپیوتر سالم بدون استفاده رها شده. از مدیر مدرسه خواستم بگویند وسایل اضافی را به جای دیگری منتقل کنند تا بتوانیم از این فضا و تجهیزات برای آموزش کامپیوتر در درس کار و فناوری استفاده کنیم. پاسخ مدیر البته این بود که ما فضای دیگری برای انباری نداریم! به هر حال فضای کوچکی در گوشه انباری خالی کردم که به زحمت شش نفر دانش آموز می توانستند پشت کامپیوترها بنشینند. با همین وضع شروع به آموزش کردم. دانش آموزان را گروه گروه کردم. اول به یک گروه آموزش می دادم و بعد از آن ها می خواستم به دانش آموزان

دیگر آموزش دهند و خودم سر کلاس می رفتم تا نظم کلاس را حفظ کنم. چند جلسه ای که گذشت، روزی دیدم مدیر و معاون های مدرسه مشغول ایجاد فضایی خاص برای ما، در انتهای راهروی مدرسه با استفاده از بنرهای قدیمی، هستند. من هم دانش آموزان را به کمک گرفتم و وسایل را به آنجا منتقل کردیم. در میان وسایل چند کامپیوتر دیگر هم پیدا کردیم که نیاز به تعمیر داشتند و با خریدن چند قطعه برای آن ها توانستیم آن مکان را به سایت کامپیوتر تبدیل کنیم.

برای داشتن محیطی بهتر،

خودمان باید اقدام کنیم

مهدی دانش آموزان را محور اصلی تمام فعالیت هایی قرار داده بود که خودش در مدرسه طراحی می کرد. او از دانش آموزان خواسته بود مدرسه مطلوب خودشان را تصویر کنند و بعد به همراه آنان فهرستی تهیه کرده بود از کارهایی که می توانند انجام دهند تا مدرسه را به آن تصویر مطلوب نزدیک کنند او دست کم سه مورد از برنامه هایش را برای من شرح داد:

رنگ بزینیم!

مقداری رنگ و برگ سمباده و تینر و قلم مو تهیه کردیم و با بچه ها شروع به رنگ زدن نرده ها و سطوح آسفالته های مدرسه کردیم. بچه ها باورش نمی شد که پیشنهاد های خودشان دارد به واقعیت تبدیل می شود. وقت کار با هم شوخی می کردند و لذت می بردند از اینکه با هم هستند.

پارکینگ دوچرخه درست کنیم!

گروهی از بچه ها از روستاهای دیگه به این مدرسه می آیند و از دوچرخه برای رفت و آمد استفاده می کنند. مدیر مدرسه

با پدر یکی از دانش آموزان که جوشکار بود صحبت کرد و او به کمک ما آمد. یک مقدار ضایعات فلزی در مدرسه داشتیم، مقداری هم پروفیل خریدیم و با هزینه کمی توانستیم یک پارکینگ دوچرخه برای بچه ها درست کنیم.

پشت پنجره درخت بکاریم!

مدرسه ما شیفت ثابت بعد از ظهر است و نور خورشید که از پنجره می تابد بچه ها را اذیت می کرد. اول بچه ها روزنامه به شیشه ها می چسبانند، اما در شیفت صبح که روزنامه ها باعث کم شدن نور در کلاس می شد. بچه ها روزنامه ها را

می کردند. تصمیم گرفتیم پشت پنجره کلاس درخت بکاریم. خودم به شهر رفتم و با شهرداری صحبت کردم و قرار شد نهال هایی در اختیارمان بگذارند و به همراه دانش آموزان نهال ها را بکاریم. البته طول می کشد تا این نهال ها تبدیل به درخت های بزرگی شوند و مشکل تابش مستقیم خورشید حل شود اما پذیرفته ایم که کاری انجام دهیم که نتایج اش به دانش آموزان آینده برسد.

«پیشنهاد های دیگری هم بچه ها داشتند که هنوز موفق به انجام آن ها نشده ایم اما داریم زمینه را برای اجرایی شدنشان فراهم می کنیم».

طی فعالیت های این چند ماه در مدرسه:

- اعتماد به نفس دانش آموزان افزایش پیدا کرده؛
- فضای مدرسه برای دانش آموزان دوست داشتنی تر شده؛
- اعتماد مدیر مدرسه و کادر مدرسه و دانش آموزان به مهدی زیاد شده؛
- در اثر این مشارکت ها، رابطه

دانش آموزان با یکدیگر و نگاه کادر مدرسه به دانش آموزان بهبود پیدا کرده؛

- در بچه ها، این تصور که دیگران باید کاری انجام دهند تبدیل به این شده است که ما خودمان چه کارهایی می توانیم انجام دهیم.
- خیلی کارهای دیگر هم در مدرسه می شود انجام داد که مهدی و دانش آموزانش برای آن ها برنامه ریزی

کرده اند. با این حال بعضی از این کارها به مشارکت والدین دانش آموزان و دهیاری روستا هم نیاز دارد. در جلسه دیگری، من و مهدی فعالیت هایی را طراحی کردیم که طی فصل تابستان او می تواند در روستا انجام دهد تا هم همراهی بیشتری برای کارهای آینده در مدرسه شان داشته باشد و هم وضعیت روستا بهبود پیدا کند.